

پنج خصلت اصلي: آيا اين خصوصيات اساس حقيقي شخصيت را تشكيل مي دهند؟

از "يوخن پاولوس"، مجله علمي آلماني "روانكاوي امروز" دفتر شش "كمپاكت"
Psychologie Heute, Compact, Heft 6

مترجم مهندس جواد ولدان

www.Iran-Azad.De

Info@iran-azad.de

چطور آدمي هستيد؟ چگونه شخصيتي داريد؟ مي توان روي شما حساب کرد؟ خودآگاه و با وجدان هستيد، قابل تحمل و معاشرتي و باز براي تجارب نو يا عصبي؟ روانشناسان اثبات مي کنند که آدمي خود و ديگران را به كمك "پنج خصلت اصلي" معرفي و شناسائي مي کند. آيا اين خصائل شخصيتي ارثي مي باشند؟

در واقع كشف شگفت انگيزي که تمامي بخش روانشناختي شخصيتي را زير و رو و تجزيه و تحليل نمود، در سالهاي دهه پنجاه و از نيروي هوائي آمريکا آغاز گرديد. در آنجا آقايمان ارنست توپز و ريموند کريستال بعنوان "روانشناسان پژوهشگر کار" مشغول تحقيقات بودند و دانشجويان افسري را تحت معاينه و مطالعه خود داشتند. اين دو محقق ليستي از صفات و خصلت هائي را در اختيار سربازان جوان قرار دادند و از آنان خواستند که به كمك اين ليست خويش و ديگران را مورد قضاوت و شناسائي خود قرار دهند. به هنگامی که اين دو روانشناس به كمك يك متد رياضي بنام "تجزيه فاکتورها" جواب هاي دانشجويان افسري را مورد بررسي و مطالعه قرار دادند، متوجه شدند که سربازان اين خصوصيات را منفك و نامرتب از يکديگر بکار برده اند، بلکه بصورت بلوک. اين بدان مفهوم است که: آنها طوري خود و رفقای همکار خويش را تفکيک و بر اساس خصوصيات شخصيتي طبقه بندي کرده بودند، دقيقا مثل اينکه آنها تنها داراي پنج خصلت و خصوصيت شخصيتي باشند.

اين دو دانشمند نتايج مطالعات خود را با نتايج چهار پژوهش مشابه ديگر مقايسه نمودند و آنگاه اثبات کردند که اين پديده بهيچوجه از طرز تفکر تنگ نظرانه ارتش مايه نگرفته است. در تمامي اين مطالعات همواره اين پنج خصوصيت تکرار مي شدند. آشکارا اين خصلتها به نوعي از خصوصيات اصلي بشمار مي آمدند.

از آنزمان روانشناسان اين آزمايش را بارها تکرار کرده اند و در اکثر اين تحقيقات نتايج مشابهي بدست آورده اند. در آلمان پروفيسور روانكاو آقاي لوتيز انگليتنر از شهر بيله فلد و تيم هشت نفره خود لغت نامه آلماني واريگ را بدنبال صفات و لغاتي که خصوصيات و خصلت ها را توصيف مي کنند، کند و کاو کرد و سرانجام چهارصد و سي صفت را برگزيدند.

بسياري از آلماني زبانان داوطلب خود و ديگران را به كمك اين خصوصيات مي سنجيدند و قضاوت مي کردند. به هنگامیکه آقاي انگليتنر محاسبات کامپيوتري را به اتمام رساند، مجددا اين پنج خصلت، که در اين ميان در دنياي متخصصين نيز بعنوان پنج خصوصيت اصلي بارز و معروف گرديده بودند، خود را به نمايش گذاشتند:

- "عصبيت" با قطب مخالف خود "استحکام و تعادل احساسی و دروني"
- "معاشرتي" و "برون گرائي"

- "قابل تحمل و مطبوع بودن"
- "خودآگاهی و وجدان"
- "باز برای تجارب نو"

سوالی که پیش می آید این است که چرا بخصوص این خصوصیات باید اساس معیار و سنجش شخصیت را تشکیل دهند؟ آیا این لیست از خصائل دل به خواهی هستند بدون اینکه دارای نظم معین و قابل شناخت باشند؟ شاید توضیح و جواب این سوال همان باشد که در ارائه و طرح دیگر سوال می دهیم که چرا دست آدمی دارای پنج انگشت است که هر کدام دارای طول معین و متفاوتی از یکدیگر است و این بدون آنکه در ظاهر علت معینی هم برای آن وجود داشته باشد: ظاهر این واقعیت در طول و ادوار تکامل برتری مفهوم و حقانیت معنای خود را به اثبات رسانده است.

بنابر این منطق آدمی در طی دوران تکامل خویش بدین نکته پی برده است که می بایست به آن دسته از خصوصیات و خصلتهای هم‌رزم و همراه خویش توجه داشته باشد که برای بقای زندگی و وجودش از ضرورت بسزائی برخوردار بوده اند. دانستن این نکته در زمان غارنشینان نئاندرتال از این اهمیت حیاتی برخوردار بوده است که آیا دیگر همراه و هم‌رزم به هنگام شکار دسته جمعی به وظائف وجدانی خویش عمل می کند یا نه - آیا وی فردی است که می توان روی او حساب کرد و از وجدان کاری برخوردار است یا نه. و چه کسی می توانست در موقعیت دشوار از استراتژی نوی برخوردار باشد - تنها بدین دلیل که "باز بودن برای تجارب نو" از خصائل و سرشت اصلی او بحساب می آمده؟

استدلال آقای لوتیز گلدبرگ این چنین است: هر يك از این پنج خصلت بزرگ، که نام خویش را مدیون نام و عبارت "پنج خصلت اصلی" می باشد، در ارتباط با يك سوال قرار می گیرند، پرسشی که در ذهن آدمی نقش می بندد به هنگامی که برای نخستین بار با يك هم‌نوع خویش روبرو می گردد. بطور مثال "آیا این شخص قابل تحمل و خوش برخورد، صمیمی و دوستانه یا غیرقابل تحمل، بدین مفهوم که سرد و بی علاقه باشد.

توجه به چنین رگه های اساسی و با اهمیت سرشت آدمی نتایج و عواقب مثبت و نیکویی به همراه خواهد داشت. اهمیت این نکته بطور مثال زمانی نمایان می گردد که آقای میسائیل بوت وین از دانشگاه دولتی کالیفرنیا نتایج مصاحبه های خود را با 166 زوج تازه مزدوج و علاقه مند به یکدیگر بررسی می کند. بررسی و مطالعات نتایج نشان می دهد که این نکته که مصاحبه شدگان ارزش زیادی برای يك شریک صمیمی و قابل تحمل قائلند تصادفی نیست: فردی که دارای همسری با این خصوصیات بود، نه تنها در کل از ازدواج و زندگی خویش خوشنودتر بود، بلکه از زندگی جنسی و خصوصی اش نیز رضایت داشت و شریک خود را مورد علاقه و محبت خود می دید. او می توانست با همسر خویش گفتگو کند، بخندد و از زندگی لذت ببرد.

همینطور خصلت "باز بودن برای تجارب نو" بسیار مورد علاقه سوال شدگان قرار گرفته بود، بویژه برای آن دسته از اشخاصی که خود نیز از چنین خصوصیتی برخوردار بودند. آنچه که آشکار گردید خصلت "باز بودن برای تجارب نو" همانند خصوصیت "برخورداری از استحکام و تعادل درونی و احساسی" زندگی مشترک را گرم و مطبوعتر می نماید. برخلاف این خصلت "وجدان کاری و خودآگاهی" در ارتباط با خوشبختی يك رابطه مشترک از اهمیت کمتری برخوردار است. اما بدون تردید مردانی که از همسرانی حائز این خصوصیت برخوردار بودند، از زندگی خصوصی و جنسی خویش راضی تر و خوشنودتر می نمودند (محققین توضیح و علت دیگری برای رضایت خاطر این مردان نیافتند).

زنان به همسرانی باز، معاشرتی و برون گرا علاقه مند بودند - که در این رابطه خوش صحبتی و توانایی تبادل و گفتگوی همسر برای آنها از اهمیت کمتری برخوردار بود تا خصلت برتری و قدرت طلبی مردانه. که این خصوصیت نیز یکی از مشخصات و خصلت های "باز بودن و برون گرایی" به حساب می آید و این خود یکی از "پنج خصلت بزرگ" به شمار می رود. آقای بوت وین و همکارانش به اینگونه مفروضات و افکار مشغولند که:

در طول تکامل زنان در این جهت حرکت کردند و بدین نکته حیاتی در امر تنازع بقا پی بردند که بهتر است در جستجوی مردانی برتری طلب و قدرتمند باشند، زیرا که اینگونه مردان زودتر و بهتر می توانند در رده بندی طبقاتی و قدرت جایی برای خویش دست و پا کنند و بدین طریق توانایی آنها خواهند داشت که برای اطفال و آیندگان خانواده خویش تامین معاش نمایند.

مسئله تمامی شرکت کنندگان زن و مرد در این سری از مطالعات دارای علائق و تمایلات مشابهی نبودند، برخی از آنها برای یک خصلت ارزش بیشتری قائل بودند و برای برخی دیگر خصوصیتی دیگر قابل اهمیت بود. غالب توجه آنکه در این رابطه به واقعیت پیوستن این تمایلات و آمال شخصی از اهمیت چندانی برخوردار نبود - خصوصیات از قبیل قابلیت معاشرت و قابل تحمل بودن رابطه را بهتر می نماید، حتی زمانی که این خصوصیات برای شریک و همسر زندگی از اهمیت چندانی برخوردار نباشد. رگه های دیگر خصلتی رابطه را به سردی و نابودی می کشاند.

پنج خصلتی که در طول زمان و ادوار تکاملی خود را بعنوان خصائل هدفدار، پر محتوا و آتیه دار آشکار و ثابت کردند

یک نمونه از استراتژی هائی که مردان بکار می بندند تا بتوانند زنان خود را نگه دارند را می توان در تحقیقاتی که روانشناس و محقق تکامل آقای دیوید باس بعمل آورده است مشاهده نمود. مردان خوشخو و "قابل تحمل" به ابراز عشق و علاقه نسبت به زنان می پردازند و وقت و زندگی خود را از جان و دل صرف می کنند. مردانی که کمتر از خصلت مذکور برخوردارند زنان خویش را در برابر مردان دیگر بد جلوه می دهند، تا رقیبان خود را از کار بیندازند. مردان عصبی سعی می کنند که تماس خود را کاملاً با دیگر رقبا قطع کنند. اینان برای زنان خود از رقبا بدگوئی می کنند و آنها را احمق و نادان جلوه می دهند. مردان برون گرا و معاشرتی با هدایای گرانبها و دعوت به رستورانهای درجه یک به تظاهر و جاه طلبی می پردازند. بر خلاف آن مردان درون گرا و گوشه گیر به کوچکی و حقارت خود تن در می دهند و قول می دهند که همانند غلام با وفا و حلقه به گوشی در خدمت آنان قرار گیرند. و به هنگامی که مردان برای تجربه تجارب نو باز نباشند، شخصیت اصلی خویش را که همانا مردسالاری است ظاهر می نمایند و هر کس که جرئت نگاه کردن به زن آنان را به خود راه دهد به ضرب و شتم تهدید می کنند. آندسته از مردان که کمتر از وجدان و وفا چیزی می فهمند، در جلو چشمان زنان خویش به لاس زدن با زنان غریبه روی می آورند یا با آنها به تفریح و قول و قرار می پردازند تا همسران خود را به حسادت بکشانند.

اغلب این گفتار و اعمال به شکل تهدید تنها باقی نمی ماند، و این تنها مردان نیستند که تأثیرات شخصیتی در اعمال، رفتار و گفتار آنان خود را به نمایش می گذارند. آنچه آن که آقای باس به کشف آن نائل گردید، افراد متاهل اعم از مرد یا زن به هنگامی که از وجدان و اخلاقیات کمتری برخوردار باشند به همسر خود خیانت می کنند. این محقق با تعجب اثبات نمود که این نکته برای زنانی هم که بیش از حد از خصوصیت "باز بودن

برای تجارب نو" برخوردارند، معتبر است - ظاهراً اینگونه زنان "غریب رفتن" و خیانت به همسر را هم کسب تجارب نو می شناسند.

اگر چه فردی مدعی آن نیست که از ارزش های محور اندازه گیری این "پنج خصلت بزرگ" بتوان همچون یک پیشگوئی ستاره شناسی و نجومی برای متاهلین استفاده نمود. اما این ارزشها تا مرز و حد معینی واقعاً قادر به پیشگوئی خوشبختی زوجها می باشند:

آقای ویکتور یوگین و دیگر دانشمندان دانشگاه مینسوتا چنین محاسبه می کنند که 21.5 درصد از ریسک و خطر احتمالی طلاق و جدائی ها را می توان بعهده و مسئولیت خصوصیات شخصیتی گذاشت.

خصائل شخصیتی نیز در مشکلات روانی نقش ایفا می کنند - و بر آتیه، موفقیت و نتیجه مثبت یک تراپی تأثیر می نهند. از اینروست که اشخاصی که از "تعادل و استحکام احساسی و درونی" بهره مند نیستند، اغلب به افسردگی دچار می شوند. افراد برون گرا و معاشرتی بهتر از اشخاص درون گرا و گوشه گیر می توانند از افسردگی در امان بمانند و یا از دست آن فارغ گردند - حتی اگر تنها دارو هم مصرف کنند. از طرف دیگر افراد که کمتر باز و معاشرتی هستند مشکل بیخوابی را بهتر هضم و حل می کنند، یا حداقل نتیجه بررسی ها و مطالعات دانشگاه استنفورد چنین می باشد. اینکه چرا چنین نتیجه ای حاصل گردیده معلوم نیست - شاید اینگونه افراد حتی ادعا کنند که آنها بیشتر می توانند بخوابند و اینرا مدیون جلسات تراپی و روانکاو می هستند. اما دانستن این موضوع هم برای روانکاوان قابل توجه و علاقه است.

اطلاعاتی که در ارتباط با شغل و زندگی شغلی کسب و کشف گردیده اند روشن تر و بارزتر می باشند. فردی که برای تجربه نو باز باشد، با موفقیت بزرگی در تحصیلات و آموزش های اضافی و جنبی شرکت می کند. اشخاص برون گرا و معاشرتی خود را بخصوص در مقام و مشاغلی نشان می دهند و ترقی می کنند که در آنها کنار آمدن با دیگر انسانها از اهمیت بسزائی برخوردار باشد - مثلاً مشاغلی از قبیل فروشندگی و مدیریت. یا بطور مثال خلبانان از استحکام و تعادل احساسی و شخصیتی برخوردارند - خلاصه نتیجه یکی از تحقیقات چنین ادعا دارد که خلبانان نیروی هوائی همانند خلبانان هواپیماهای خصوصی و مسافربری بخاطر برخورداری از اعصاب آهنین بیشتر به تیپ یک خلبان جنگی نمونه (و یا یک ماشین جنگی) مشابهند.

اما بدون تردید اینگونه نیست که یک خصلت شخصیتی برای یک گروه معینی از مشاغل از اهمیت برخوردار باشد و خصوصیت دیگری برای دیگر مقامها و مشاغل مهم باشد - این خصائل بزرگ پنجگانه بطور عموم تأثیرات کم و بیش بزرگی در موفقیت شغلی دارند. بطور مثال قابل تحمل بودن و کنار آمدن با انسانها برای بسیاری از مشاغل واجد اهمیت است. به هنگامیکه در یک سری از مطالعات بزرگ نتایج تحقیقاتی، که بر روی بیش از سیزده هزار نفر انجام گردیده بود، خلاصه گردید، عددی که برای "فاکتور نسبی" (Korrelationsfaktor) "قابل تحمل بودن" با موفقیت در شغل بدست آمد 0.733 بود - اگر چه این رقم بالائی نیست اما بهیچ عنوان هم نباید آن را نادیده گرفت.

شاید روانشناسان پرسنل و کادرهای اداری بیش از همه به "وجدان کاری" اهمیت بدهند و بدان توجه نمایند. آنچنان که بسیاری از مطالعات نشان می دهند، رؤسای تمامی گروهها و شاخه های مشاغل از داشتن همکارانی با وجدان کاری راضی تر و خوشنودترند. که این نکته آشکارا بدون دلیل هم نمی باشد. اشخاص با چنین خصلتی نه تنها کار خود را دقیق و جدی به انجام می رسانند، بلکه در محل کار کمتر میلی به زورگوئی و دعوا دارند و بویژه نیز از دزدی روی گردانند. بنا بر تخمین هائی که زده می

شود کارکنان و همکاران دزد سالانه شصت میلیارد دلار به شرکتهای آمریکایی زیان می‌رسانند. از اینروست که این شرکتها سعی دارند از ابتدا از استخدام افرادی که از وجدان کاری کمتری بهره‌مندند دوری‌گزینند. بهمین دلیل نیز سالانه چندین میلیون آمریکایی جویای کار می‌بایست تستی در زمینه وفاداری و اثبات وجدان کاری خویش از سر بگذرانند. این شرکتها کوشش می‌کنند بخشی از سؤالات مرتبط به وجدان کاری را بطور خفا و سرپوشیده مطرح کنند، سؤالاتی را که نتوان براحتی انگیزه مطرح کردنشان را فهمید. اما اغلب با طرح سؤالاتی مستقیم از متقاضیان خواسته می‌شود که اطلاعاتی در مورد کار و شرکت قبلی خویش در اختیار نهند، مثلا از آنان سؤال می‌شود که از صاحبکار قبلی دزدی کرده‌اند یا نه. شگفت‌آور آنکه بسیاری از متقاضیان کار نیز در جواب این سؤال به دزدی‌های خود از کارفرما قبلی اعتراف می‌کنند.

رفتار و کردار اینگونه‌ی شرکتها با اساس اخلاقیات و انسانیت منافات دارد و قابل انتقاد است اما آنها تحت تاثیر این ایرادات و انتقادات قرار نمی‌گیرند، زیرا که متد آنان در عمل کارگر می‌افتد. فریفتگی و اغفال بوسیله این اندیشه شدت می‌گیرد که تنها افرادی را استخدام نمود که پروفیل خصائل پنجگانه‌شان با خط و مشی و سیاست کارفرما انطباق داشته باشد. برخی از کارکنان یک دانشگاه آمریکایی می‌بایست از خوش اقبالی خویش متشکر باشند که نتایج مطالعات آقای تیموتی بودگه که در این دانشگاه به انجام رسید، تنها برای تحقیقات علمی و آماری بوده است. زیرا هنگامیکه نتایج خصائل پنجگانه کارکنان این دانشگاه با ارقام و آمار اداره کارگزینی در آنجا مقایسه گردید، آشکار گردید که:

کارکنان حائز وجدان کاری (از نقطه نظر آماری و بطور متوسط که بنگریم) در سال دو روز کمتر از حد متوسط (ارقام آماری این نتایج) غیبت داشتند.

شاید زمانی هم این خصلت‌های پنجگانه بتواند مورد علاقه و توجه دستگاه قضایی واقع گردد. آنچه‌انکه نتایج مطالعات و تحقیقاتی بعمل آمده نشان می‌دهد، نوجوانان و جوانانی که از نتیجه تست چندان خوبی در رابطه با قابل تحمل بودن و رفتار برخوردار نیستند تمایل بیشتری به دزدی، دعوا و کتک‌کاری نشان می‌دهند. نتیجه یکی از بررسی‌ها و مطالعات نشان می‌دهد که در میان رانندگانی که بعلت نوشیدن الکل به هنگام رانندگی محکوم گشته‌اند، آنان که از وجدان و خودآگاهی کمتری نصیب برده بودند دارای مقدار الکل بیشتری در خون بودند.

اگر بسیاری از نتایج را به تنهایی و مجرد بنگریم از شگفتی‌های وسورپریز چندانی هم برخوردار نیستند - این ارقام آنگاه جنجال برانگیز خواهند بود که آنها را در ترکیب و در موقعیتهای که واقع می‌شوند، بنگریم:

در مواقع و حالات کاملا متفاوت همان خصائل و خصوصیات از اهمیت بسزایی برخوردار می‌گردند. مردی که به همسر خویش خیانت می‌کند، در زندگی شغلی هم نمی‌توان به او اعتماد نمود - این نکته، که اینک یک واقعیت اثبات شده است، الزاما یک امر مسلم و قطعی نیست و نبود و مدتهای مدیری برای متخصصین امر بعنوان یک باور و اعتقاد ساده لوحانه افراد عامی و غیر متخصص اعتبار داشت.

امروزه روز هم هنوز برخی از روانشناسان بر این باورند، که تنها موقعیتهای که در آن قرار می‌گیریم تعیین کننده اعمال و رفتار ما هستند. و طبیعی است که محیط از تاثیرات مهمی برخوردار است:

یک طفل دانش آموز که در زنگ استراحت مدرسه به صحبت و شلوغی مشغول می‌گردد، زمانی که به کلاس درس مراجعه نماید، شاید مجدداً به سکوت گراید. اما قدر مسلم آن است که کسی خود را کاملا مقید و برده محیط اطراف خویش نمی‌داند. همه ما خودمان را شجاع یا محتاط، خوش برخورد و خوش سخن، متجدد، جدی و یا دارای خصوصیات دیگری از این دست می‌دانیم - ابتدا آن خصائلی که بدون وابستگی

به موقعیتهای گوناگون زندگی به ما تعلق داشته باشند ما را و شخصیت ما را بارز و تعیین کننده می گردانند. بدون چنین خصائل و خصوصیات اساسی این واژه، یعنی شخصیت، نامفهوم و بی معناست و از اینروست که برخی از تئوریسین ها با کمال میل خواستار آن بوده و هستند که این کلمه را از علم روانشناسی مطرود نمایند.

اما با "خصائل پنجگانه" واژه "شخصیت" مجدداً با پیروزی به علم روانشناسی مراجعت نمود - آقای گلدبرگ این واقعیت را يك "انقلاب آرام" می داند. آقایان پاول کوستا و روبرت مک کر به تکمیل و تدوین تستی، که تا کنون نیز بسیار مورد استفاده قرار گرفته است، اقدام ورزیدند. این تست فاکتورهای پنجگانه را اندازه گیری می نماید. پروفسور روانکاو از شهر بیله فلد آلمان، آقای انگلیتنر، به همراه آقای فریتز اوستندورف نشان داد که بسیاری از دیگر تست های شخصیت نیز "خصائل پنجگانه" را اندازه گیری می کنند، اگر چه که این خصوصیات در این تستها از نامهای دیگری برخوردارند. آقایان روبرت مک کر و اولیور جوهن حتی مدعی هستند که "ابتدا با این خصائل پنجگانه واقعا اساس حقیقی شخصیت کشف گردیده است".

برای بسیاری از همکاران روانکاو و محققین این خصائل اما يك شمای غیردقیق و ناظم می باشد که با آن می توان بسیاری از خصلت های شخصیتی را، که تا کنون بسیاری از روانکاوان مدعی گردیده و در تزهایی خویش آورده اند، تفکیک و طبقه بندی نمود. منتقدین مرددند که خصوصیات حقیقی شخصیت را بتوان بخصوص با دائره لغات و مفاهیم افراد عادی و عامی کشف و بیان نمود.

نه تنها اساس و اصول این کار در تئوری، بلکه تبدیل آن به عمل مورد حمله و تهاجم قرار می گیرد. هم از اینروست که آقای جک بلوک، روانکاو معروف شخصیتی، لیستی را که در آغاز "خصائل پنجگانه" از آن چکیده شده و مایه گرفته بود، مورد انتقاد قرار داد و ناقص دانست، زیرا که واژه ها و مفاهیم شدیداً با ارزش و با وزنی چون "اعلا" یا "بد سرشت" در این لیست غائب بودند. اما مدافعین این خصوصیات پنجگانه بر خلاف این به بررسی و مطالعات زیاد و گوناگونی دلالت می ورزیدند که در آنها این پنج فاکتور منفک و غیروابسته به یکدیگر کشف و آشکار گردیده بودند - و این حتی در يك تست شخصیت که از جانب آقای بلوک تدوین و تکامل یافته بود. این خصائل اصلی پنجگانه نیز در يك تحقیقاتی که اسپانیائی ها بعنوان "موش آزمایشگاهی" مورد آزمایش قرار گرفته بودند و برگه های پرسش را جواب می دادند، خود را به تماشا گذارد. همچنین این خصائل در یکی از مطالعات و تستهایی که آموزگاران روسی به قضاوت دانش آموزان خویش نشسته بودند، خود را آشکار نمودند. این خصوصیات اصلی پنجگانه در يك سری مطالعات بزرگ مقایسه ای که در کانادا، لهستان، آلمان و روسیه انجام گردید، خویش را به همان نحو و ترتیب به نمایش گذاردند که خود را در مطالعاتی که در کشورهای همچون فنلاند و هنگ کنگ، که در آنها زبانهای هند و اروپائی صحبت نمی شود، آشکار نمودند.

اما بدون تردید بسیاری از نتایج کم و بیش از نقائصی ظاهری و دکوراتیو برخوردار بودند. اغلب ارقام و نتایج در يك "مفهوم نسبی" از قابلیت همخوانی و درک برخوردار می گردند یا این نتایج ابتدا در يك "فهم و معنای عمومی و غیر دقیق" با طرح و پیشنویس "خصائل بزرگ پنجگانه" همخوانی و انطباق می یافتند. در برخی مواقع برای يك فاکتور کمبود موجود است و در مواردی دیگر یکی دو فاکتور زیادی به چشم می خورد.

بدین دلیل تعجب آور نیست، اگر هنوز تمامی محققین و دانشمندان به عدد جادویی پنج باور نداشته باشند. آقای مانفرد زادر پروفسور بازنشسته روانکاو در يك گزارش می نویسد که: "ابوزیسیون و مخالفانی وجود دارند". بدین ترتیب است، که آقای هانس یورگن آیزنک، که در سال 1977 فوت نمود، بر روی سه فاکتور پافشاری داشت

و دیگران شش، هشت و یا شانزده فاکتور را عرضه می کنند. و یکی از تحقیقات بین المللی اگر چه به همان نتیجه عددی پنج فاکتور نائل آمد، اما این پنج فاکتور با "پنج خصلت بزرگ" یکسان نبودند. آقای پتر بکر از دانشگاه تیریر آلمان ششمین خصلت را هم کشف نمود که آنرا "مصر به احساساتی" نامید. آقایان آوکه تیلیگن و نیلز والدر صفات مشدد ارزشگذار را، که قبلا مطرود گشته بود، در مطالعات خویش به میان می آورند و بدین طریق به سرعت و مضاف بر خصائل و فاکتورهای پنجگانه فاکتورهای دیگری برای ارزشیابی مثبت و منفی بدست می آورند - از اینروست که اینان اینک برای "خصائل بزرگ هفتگانه" تبلیغ می کنند.

آیا شخصیت را می توان به طریق بیولوژیک برنامه ریزی نمود؟

آقای بلوک، که از منتقدین "خصائل اصلی پنجگانه" است، چنین خلاصه می کند که "تناقض آشکار فاکتورهای ناهمگون، که از طبیعت شخصیت نتیجه می گردند،" با خصائل پنجگانه مانع از آن است که ما بتوانیم این تئوری را تأیید کنیم. اما وی نیز بر خلاف میل باطنی اعتراف می کند که "اساس و مبنای تئوریک این خصائل پنجگانه نمی تواند بعنوان یک اشتباه کامل رد گردد". اکثریت روانکاوان شخصیت امروزه "خصلت های پنجگانه" را حداقل بعنوان "یگانگی و وحدانیت در کار" تأیید می کنند، آنچنان که دو تن از اینان با زبان دیپلماسی بیان نمودند. تا کنون هیچیک از "مدل شخصیت" ها نتوانسته بود تا این حد ترقی داشته باشد. "خصائل اصلی پنجگانه، در حالیکه ما مشغول به تحقیق و کند و کاو در مردابهای شخصیت هستیم، زمین نسبتا محکمی برای ایستادن در اختیار ما می گذارند". این سخنان آقای محقق مردد دونالد فیسکه است.

از این زمین محکم است که روانشناسان بطور مثال توانستند به بررسی و مطالعه این مطلب پردازند که ما چه مقداری از شخصیت مان را به ارث برده ایم. نتایج پژوهشات مختلف دوقلوها مقداری از یکدیگر مجزا و دور می شوند، آنچه که نباید باعث تعجب و شگفتی ما گردد، زیرا که صفات ارثی یک ثابت لایتغیر نیست - بطور مثال به هنگامیکه اطفال در محیط های کاملا مختلفی بزرگ شوند، تاثیرات ژنها کمتر می گردد. در جمع نتیجه مطالعات و تحقیقات نشان دهنده آن است که سهم ژنتیک بالغ بر رقم قابل توجه چهل درصد می باشد. بخصوص چنین می نماید که خصلت "باز بودن برای تجربه نو" را بچه ها به ارث می برند. در حالیکه در رابطه با این خصوصیت و همچنین خصلت "برون گرایی و معاشرتی" نقش ژنها بخصوص بسیار بزرگ است، تاثیرات ژنتیکی در مورد "مقاومت و استحکام احساسی و درونی" ناچیز می نماید.

بنابراین آیا می توان گفت که اساس شخصیت از طریق ژنتیک و ارثی برنامه ریزی شده باشد؟ آنچه که در تأیید این گفته بنظر می آید آنست که خصائل واحد و یگانه ای را می توان در نزد خویشاوندان نزدیک خودمان یافت؛ یعنی در نزد شامپانزه ها. این مورد آنگاه تأیید گردید که کارکنان باغ وحش تعدا یکصد نفر از شامپانزه های مورد حمایتشان را با چهل و سه صفت و خصلت توصیف نمودند. در اینجا مجددا "خصائل پنجگانه" خود را در ورای جوابها پنهان کرده بودند. علاوه بر این خصلت بسیار مهم دیگری برای توصیف شامپانزه ها یعنی "برتری جوئی" فاکتور اضافی را تشکیل می داد. این موضوع ثابت می نماید که این کارکنان به سادگی و بی دلیل شامپانزه ها را در الگو و مدلی که برای انسانها تدوین و معین گردیده بود، هل نداده اند.

حتی اگر ما با رگه های معینی از شخصیت به این جهان چشم گشوده باشیم، مسلما زندگی ما از قبل تعیین شده و معین نگردیده است. انسانها می توانند خود را تغییر بدهند. بوسیله "خصائل اصلی پنجگانه" می توان تعیین نمود که آیا آنها واقعا خود

را تغییر داده اند یا نه. نتیجه مطالعاتی که، شرکت کنندگان در آنها اغلب دهها سال بعد از اولین مشاهدات و بررسی مجدداً تست گردیدند، شگفت‌انگیز است: ساختار اساسی شخصیت بندرت تغییر یافته بود. از اینروست که پژوهشگران کوستا و مک کر به ویلیام جیمز حق می‌دهند که بیش از یکصد سال قبل گفته بود، با سی سالگی یک شخصیت همانند گچ سخت، تغییر ناپذیر و مستحکم می‌گردد.